بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 آذر 1392.

**خلاصه جلسه قبل و این جلسه:**

در جلسات قبل وارد بحث از رابطه­ی بین قرآن و روایات مفسر شدیم. محصل بحث جلسه قبل این بود که ظهور آیه، قبل از مراجعه به سنت، حجت نیست اما بعد از فحص از سنت، ظاهر آیه حجت است، گرچه روایتی ذیل آیه وارد نشده باشد. نکته­ی دیگری که در جلسه قبل به آن اشاره گردید این بود که روایات مفسره­ای که جمع عرفی با آیات قرآن دارند، حجتند، اما اگر بین روایتی و آیه­ی قرآن، جمع عرفی وجود نداشته باشد، این روایت مصداق «ما خالف کتاب الله» است و اعتباری ندارد. نتیجه­ی این بحث آن شد که روایت اصل عاصم بن حمید که ذیل آیه­ی ششم سوره­ی احزاب وارد شده است، به دلیل نداشتن جمع عرفی با آیه، فاقد حجت است. در این جلسه توضیح بیشتری پیرامون جمع عرفی بین آیه و روایت خواهیم داد و بیان خواهیم نمود که اینگونه نیست که همواره روایت حاکم بر آیه­ی محکوم مقدم شود، بلکه این امر زمانی ممکن است که آیه، عرفا تحمل معنای روایت را داشته باشد.

**ادامه­ی بحث:**

بحث پیرامون این مساله بود که اگر بین آیه­ای از قرآن و روایتی اختلاف وجود داشته باشد و جمع عرفی نیز بین آن­ها نباشد، ادله­ای که حکم به عدم حجیت مخالف کتاب می­کنند، شامل این روایت شده و اعتبار آن را ساقط می­نمایند. از طرفی بیان شد که اگر روایتی مفسر آیه باشد، ظهور آن، حاکم بر ظهور آیه است و حکومت، نوعی جمع عرفی است، لکن سوالی که مطرح است اینکه آیا همواره اینگونه است که اگر روایتی جنبه­ی مفسریت داشته باشد، دیگر هیچ وقت عنوان «ما خالف الکتاب» شامل آن نمی­شود؟[[1]](#footnote-1)

به نظر می­رسد قاعده­ی «ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدم است»، درست بر این بحث تطبیق نشده است. این قاعده وقتی تطبیق می­شود که حاکم و محکوم، هر دو ظهوری داشته باشند که بشود در آن تصرف نمود؛ یعنی امکان تصرف در ظهور حاکم به قرینه­ی ظهور محکوم وجود داشته باشد و امکان تصرف در ظهور محکوم به قرینه­ی ظهور حاکم وجود داشته باشد. به طور مثال، در دو خطاب «اکرم العلماء» و «إنما العلم ثلاثۀ: آیۀ محکمۀ و سنۀ قائمۀ و ...»[[2]](#footnote-2)، می­توان در ظهور هر خطاب به قرینه­ی ظهور دیگری تصرف نمود؛ یعنی می­توان عمومیت «اکرم العلماء» را تخصیص زد و گفت: مراد از عالمی که وجوب اکرام دارد، عالم به یکی از این امور سه­گانه است و نیز می­توان به قرینه­ی اطلاق «اکرم العلماء» گفت: مراد از علم در روایت دوم، مراتب بالای از علم است که امتیاز و احترام ویژه­ای را به دنبال دارد.

در این موارد گفته می­شود که ظهور حاکم بر ظهور محکوم مقدم است؛ یعنی باید به ظهور حاکم اخذ نمود و از ظهور محکوم رفع ید نمود. البته، این مساله وقتی است که محکوم صلاحیت چنین حملی را داشته باشد، گرچه این حمل بر خلاف ظاهر آن باشد. اما به نظر می­رسد اگر محکوم عرفا چنین حملی را برنتابد، دیگر این قانون پیاده نمی­شود. وقتی گفته می­شود، بین این دو دلیل، جمع عرفی وجود ندارد، به این معناست که نمی­توان به قرینه­ی ظهور حاکم در ظهور محکوم تصرف نمود. به طور مثال، اگر در خطاب اکرم العلماء، مصداق روشن این خطاب، عالم دینی باشد [و دلیل حاکم ناظر به اخراج این فرد باشد،] نمی­توان عالم دینی را از این خطاب خارج نمود، حتی اگر دلیل حاکم به لسان تفسیری باشد. البته، آنچه بیان شد بر مبنای متعارف بین فقهاست که ظهور حاکم را بر ظهور محکوم مقدم می­دارند، لکن به نظر ما دلیل حاکم خصوصیتی در قابل دلیل اظهر ندارد و بازگشت آن به تقدیم اظهر بر ظاهر است و بر خلاف نظر مشهور معتقدیم: اگر دلیل حاکم، اضعف ظهورات را داشته باشد، بر محکومی که اقوی الظهرات را دارد، مقدم نمی­شود.[[3]](#footnote-3)

نکته­ی بعد آنکه در موارد جمع عرفی - که به نظر ما حکومت نیز جزء آن است- باید در اصلی از اصول دلیلی که از ظهور آن رفع ید می­شود است، تصرفی انجام شود. مشکل اساسی که در موارد جمع عرفی وجود دارد، تأخیر بیان از وقت حاجت است. در مقام بیان این نکته هستیم که از وجود قرینه­ی متصل یا قرینه­ی منفصلی که قبل از وقت عمل وارد شده است، کشف می­نماییم که از دلیل ذو القرینۀ، خلاف ظاهرش اراده شده است. در این موارد، همواره نسبت به دلیل ذو القرینه اصلی عقلایی وجود دارد که از آن رفع ید می­شود. به طور مثال، دو دلیل را در نظر بگیرید که بر اساس یکی از آن­ها، شما مکلف به دادن یک مد طعام هستید و بر اساس دلیل دیگر، مراد از طعام، گندم دانسته شده است. این احتمال در مورد دلیل اول وجود دارد که طعام در زمان صدور این دلیل، اختصاص به گندم داشته است و به مرور زمان معنای آن توسعه پیدا نموده است. بر این اساس، جمع عرفی بین این دو خطاب چنین اقتضا دارد که از اصل عقلائی عدم نقل معنای طعام در ناحیه­ی دلیل اول، رفع ید نماییم. مثال دیگر آنکه گاهی یک خطاب متضمن حکمی عام است و خطاب دیگر، مخصص آن حکم را بیان نموده است. در این موارد، عمومیت دلیل اول، فرع عدم وجود مخصص است و عدم وجود مخصص از شهادت سلبیه­ی راوی استفاده می­شود؛ یعنی وقتی راوی می­گوید که در مجلس صدور روایت، من تمام ویژگی­هایی را که در ظهور این کلام دخالت داشته است را ذکر کرده­ام، [از این شهات او، عدم وجود مخصص استفاده می­شود.] لکن از وجود روایت دوم، کشف می­کنیم که همراه این روایت، قرینه­ای وجود داشته است. به طور مثال در مواردی که تقطیعی در روایت رخ داده است و به واسطه­ی قرینه­ای منفصل از وجود تقطیع آگاه می­شویم، اصل عقلایی این است که در قسمت­های تقطیع شده، خصوصیتی که در ظهور حکم دخالت دارند، وجود نداشته است. لکن گاهی اوقات دلیل دیگری اقامه می­شود و اعتبار شهادت سلبیه صغرویا یا کبرویا زیر سوال می­رود؛ یعنی یا می­­فهمیم که روای در مقام بیان تمام جهات نبوده است یا اینکه کبرویا اعتبار شهادت سلبیه زیر سوال می­رود. بر این اساس، در موارد جمع عرفی، امر دائر است بین تصرف در ظهور اقوی و بین مخالفت با اصلی که در ناحیه­ی دلیل دیگر وجود دارد. لذا اگر در موردی، عام­های متعددی وجود داشته باشند و در مقابل تنها یک مخصص وارد شده باشد، به نظر ما این مخصص صلاحیت تخصیص دلیل عام را ندارد؛ زیرا لازمه­ی تخصیص عام، مخالفت با اصول متعدد از جمله اصل عدم خطای راوی، است.[[4]](#footnote-4)

**جمع­بندی نهایی:**

همان­طور که در جسله­ی قبل بیان شد، تمام این مباحث برای این مطرح گردید که بگوییم ظاهر روایت اصل عاصم بن حمید در تفسیر آیه­ی اولوا الارحام، این است که ناظر به نزول آیه است، نه معنای باطنی آن و این ظاهر با ظاهر آیه سازگار نیست.[[5]](#footnote-5) لذا این روایت، مصداق «ما خالف کتاب الله فذروه» است و حتی اگر سند روایت معتبر باشد، باز هم حجیت ندارد.[[6]](#footnote-6)

ما حصل این بحث این است که اگر روایت تفسیری معنایی را برای آیه بیان نماید و آیه، تاب این معنا را داشته باشد، اظهر و ظاهر سنجی نمی­شود. در جمع عرفی گذشت که باید در ناحیه­ی دلیل ظاهر، یک اصل عقلائی را کنار بگذاریم، اما در اینجا اصلی که می­گوید: شأن نزول آیه به گونه­ای نیست که مخالف معنای اولی آیه باشد، کنار گذاشته می­شود و موضوع پیدا نمی­کند. لذا بحثی که در مورد اظهر و ظاهر مطرح است که ببینیم شهادت سلبیه­ی راوی قوی­تر است یا کاشفیت روایت اظهر، در اینجا مطرح نمی­شود. در بحث آیات، مساله­ی شهادت سلبیه که در مورد راوی وجود دارد، مطرح نمی­شود و همین مساله، باعث شده است که جنبه­ی مفسریت روایت، آسان­تر باشد. البته، این مطلب در صورتی است که آیه­ی قرآن، صلاحیت این مفسریت را داشته باشد و به نظر ما، روایت اصل عاصم بن حمید این صلاحیت را ندارد.

البته، روایت­های زیاد دیگری نیز وجود دارند که اولوا الارحام را به ولایت معنا کرده­اند[[7]](#footnote-7)، اما این روایات منافاتی با ظاهر آیه ندارند؛ زیرا می­توان آن­ها را به معنای باطنی آیه و یا به جامع حمل نمود. لذا بین این روایات و ظاهر آیه و نیز روایاتی که اولوا الارحام را مربوط به ارث می­دانند، جمع عرفی وجود دارد. اما بین روایت اصل عاصم بن حمید و آیه، جمع عرفی وجود ندارد؛ زیرا ظهور آیه، مربوط به ارث است و نمی­توان از ظهور آن رفع ید نمود.

**نکته­ی پایانی:**

آیه­ی ششم سوره­ی احزاب مشتمل بر نکته­ا­ی اضافه­ای پیرامون ارث است و آن تقدم وصیت بر ارث است: **«الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا»**. این نکته در آیه­ی دیگر ارث نیز مطرح شده است: **«من بعد وصیۀ یوصی بها او دین»[[8]](#footnote-8)**. بنابراین، نکته­ی جدیدی از آیه­ی ششم سوره­ی احزاب استفاده نمی­شود. البته، این آیه، نسبت به آیه­ی 75 سوره­ی انفال، نصوصیت بیشتری در نسخ رسم­های قبلی دارد. در آیه 75 سوره انفال نیز با توجه به مجموع قرائن گفتیم که این آیه در مقام نسخ رسومی در ارث است که در اوئل هجرت وجود داشته است، مانند ارث به ولاء عتق یا ضمان جریره و ... . لکن این آیه در ناسخ بودن، ظهور قوی­تری نسبت به آیه 75 سوره­ی انفال دارد. البته، باید توجه داشت که ناسخیت آیه مربوط به زمانی است که اولوا الارحام باشند، اما در صورتی که اولوا الارحام نباشند، ممکن است برخی از این افراد مقدم شوند. این مطلب از روایات دیگری بدست می­آید و آیه نسبت به آن ساکت است. به طور مثال، از روایات دیگر می­فهمیم که مواخات ایمانی هیچگونه اثری در باب ارث ندارد، حتی در فرض فقدان اولوا الارحام ولی در ضمان جریره و مولای عاتقه اینگونه نیست.[[9]](#footnote-9)

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . سؤال: ...

... پاسخ: گذشت که مراد از مخالف کتاب، مخالف نصّ کتاب نیست، بلکه مراد از آن مخالف ظاهر کتاب است؛ زیرا کسانی که جعل حدیث می­کردند، حدیثی که مخالف نصّ کتاب باشد را جعل نمی­کردند. از طرفی، تمام احادیثی که مخالف ظاهر کتاب هستند، مشمول اخبار ردّ حدیث مخالف کتاب نیستند؛ بلکه این احادیث بر دو دسته هستند: دسته­ی اول، احادیثی هستند که به لسان حکومت تفسیر هستند. دسته دوم نیز احادیثی هستند که به لسان حکومت تفسیر نیستند. یقینا هر دو دسته از روایات رد حدیث مخالف کتاب استثناء نشده­اند و الا تخصیص اکثر یا استثناء مستوعب لازم می­آید. اما اگر یک دسته از این روایات استثناء شوند، محذوری پیش نمی­آید. [↑](#footnote-ref-1)
2. . **«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ‏ الْوَاسِطِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَّامَةٌ فَقَالَ وَ مَا الْعَلَّامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْل‏»** الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 32، حدیث اول [↑](#footnote-ref-2)
3. . سؤال: ...

... پاسخ: حاکم را مفسِّر تعبیر کنید، که لسان تفسیری دارد.

سؤال: ...

... پاسخ: در صدد بیان این نکته هستیم که لسان تفسیری دائما ملازم با اظهریت نیست، بلکه ممکن است، اظهریت را به دنبال نداشته باشد. به بیان دیگر، چنین روایتی اقتضاء ظهور قوی را دارد، نه فعلیت ظهور آن را، لذا ممکن است گاهی ظهور محکوم، مقدم بر ظهور حاکم باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سؤال: ...

... پاسخ: خیر، به طور مثال، یکی از اصل­هایی که گاهی اوقات نفی می­شود، اصالۀ کون المتکلم فی مقام البیان است. اصل این است که متکلّم در مقام بیان خصوصیات بوده است. لکن ما از دلیل دوم می­فهمیم که متکلّم در دلیل اول در مقام بیان خصوصیات نبوده است. این مساله نسبت به یک یا دو دلیل قابل قبول است [اما نسبت به ده دلیل، مورد قبول نیست.]

سؤال: ...

... پاسخ: خیر، در مقام بیان این نکته هستیم که گاهی اوقات، ظهور مجموع ده دلیل، کاشف از این است که فی الجمله در بعضی از این موارد، حتما متکلّم در مقام بیان بوده است و این مساله باعث می­شود که دلیل اقوی نتواند بر این خطاب مقدم شود. مجموع این ادله باعث ایجاد ظهوری قوی در ناحیه دلیل دوم می­شود که باعث ترجیح آن بر دلیل اول است.

سؤال: ...

... پاسخ: نمی­خواهم وارد آن بحث­ها بشوم. غرض از طرح این بحث، بیان این نکته است که مباحثی که در مورد جمع عرفی در مواضع دیگر مطرح می­شود، در ارتباط روایت مفسِّره با آیات باید با مقداری تغییر بیان شود. توضیح مطلب آنکه: یکی از مشکلاتی که در ارتباط با تفسیر آیات قرآن وجود دارد، این است که به چه دلیل، احتمال وجود قرینه­ی متصله­ای که ظهور کلام را از معنای اولیه، منصرف می­سازد را نفی می­کنیم؟ شاید این آیه، شأن نزول خاصی داشته است یا پیامبر ص تفسیری پیرامون آن ارائه داده باشند که این تفسیر به منزله­ی قرینه­ی متصله­ی کلام باشد و باعث تغییر معنای اولیه­ی آیه شود. بنابراین، شکل گیری اصالۀ الظهور در آیه، متوقف بر دفع این احتمالات است. در روایات ائمه ع، این احتمالات را با عناوینی مانند شهادت سلبیه نفی می­کنیم اما در مورد قرآن چنین چیزی وجود ندارد و قاریان، تنها قرآن را نقل می­کردند. در قرآن، تنها نصّ قرآن ذکر شده است، نه تفسیرهای پیامبر ص [و یا شأن نزول آیه]. بنابراین، نه در نقل شفاهی قرآن و نه در نقل کتبی آن، شهادت سلبیه وجود ندارد. به همین جهت بوده است که مردم به مفسرینی مانند قتادۀ، ابن عباس، عکرمه و ... مراجعه می­کردند تا از ویژگی­هایی که باعث تغییر معنای آیه می­شود، مطلع شوند. لکن ما برای کلام این افراد حجتی قائل نیستیم، لذا چگونه می­توانیم احتمال وجود قرینه­ی منفصله­ای که باعث تغییر ظهور اولی آیه می­شود را نفی نماییم؟ به نظر می­رسد اصل نفی این مطلب به دلیل آیات و روایتی است که می­گویند: قرآن برای شما اعتبار دارد. در غیر این صورت، لازمه­ی عدم نفی این احتمالات، این است که قرآن مصدریت نداشته باشد. البته، همان­طور که قبلا نیز گذشت، این آیات و روایات، اطلاق احوالی نسبت به قبل از مراجعه به سنت و بعد از آن ندارند و در مقام بیان این مطلب نیستند که ظهور آیه بدون مراجعه به روایت، حجت است. بنابراین، قبل از مراجعه به سنت، ظهور آیات احراز نمی­شود و با مراجعه به سنت است که ظهور آیات احراز می­شوند. قدر مسلم آن است که بعد از مراجعه به سنت، قرآن و ظواهر آن معتبر است و اگر این ادله نبودند، نمی­توانستیم صغرای ظهور آیه را احراز نماییم. این مساله، باعث می­شود که احادیث مفسِّره، کاشف از این باشد که همراه آیه، شأن نزول یا تفسیری از پیامبر ص وارد شده است که باعث تغییر ظاهر اولی آیه بوده است. البته، باید توجه داشت که این مساله عمومیت ندارد و اینگونه نیست که هر آیه­ای تحمل چنین ظهوری را داشته باشد. خیلی وقت­ها صدر و ذیل آیه به گونه­ای است که قرینه­ی مفسره نمی­تواند ظاهر آیه را مطابق معنای روایت نماید. بنابراین، گاهی اوقات نمی­توانیم به قرینه­ی روایات مفسرۀ، کشف نماییم که ظهور آیه­ی قرآن با ظهور روایت سازگار است.

سؤال: ...

... پاسخ: اگر بتوانیم از روایات مفسّره بفهمیم که قرینه­ی متّصله­ای همراه آیه وجود داشته است که آن آیه را به معنایی سازگار با این روایت ظاهر می­گرداند، مشکلی نداریم. این مساله در بحث شأن نزول خیلی روشن است. به طور مثال، ذیل آیه­ی **«نِساؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»** (بقره: 223) روایتی وارد شده است که «أنّا» را به انای مکانیه معنا نموده است و می­گوید: مراد اتیان در موضع الحرف است، ولی من قدّام یا من خلف. در این روایت آمده است که این آیه ردی بر این اعتقاد یهود است که معتقد بودند: اگر کسی از خلف نزدیکی نماید، خرج الولد أحول. [**«عنه: بإسناده عن أحمد بن محمد بن عيسى‏ عن معمر بن خلاد، قال: قال أبو الحسن (عليه السلام): «أي شي‏ء يقولون في إتيان النساء في أعجازهن؟». قلت: إنه بلغني أن أهل المدينة لا يرون به بأسا. فقال: «إن اليهود كانت تقول: إذا أتى الرجل المرأة من‏خلفها خرج الولد أحول، فأنزل الله عز و جل: نِساؤُكُمْ‏ حَرْثٌ‏ لَكُمْ‏ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ‏ أَنَّى‏ شِئْتُمْ‏ من خلف أو قدام، خلافا لقول اليهود، و لم يعن في أدبارهن»**. (البرهان في تفسير القرآن، ج‏1، ص 462، حدیث 1147)]. بنابراین، در نگاه اول، روایت اطلاق دارد و این روایت می­گوید که اصلا شأن نزول آیه برای مساله­ی دیگری بوده است. مثال دیگر آنکه ابتدائا از آیه­ی **«إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»** (احزاب: 33)، اینگونه برداشت می­شود که مراد از اهل بیت ع، مطلق قرابۀ الرسول است. لکن روایتی ذیل آیه وارد شده است که می­گوید: پیامبر ص، امام حسن ع، امام حسین ع، حضرت زهرا س و حضرت علی ع را تحت کسائی قرار دادند و فرمودند: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرِّجل اهل البیت». [**«و لكن الله عز و جل أنزل في كتابه تصديقا لنبيه (صلى الله عليه و آله): إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ‏ لِيُذْهِبَ‏ عَنْكُمُ‏ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فكان علي و الحسن و الحسين و فاطمة (عليهم السلام)، فأدخلهم رسول الله (صلى الله عليه و آله) تحت الكساء في بيت أم سلمة ...»** (البرهان في تفسير القرآن، ج‏2، ص 106)] در واقع، همین تحت کساء قرار دادن به منزله­ی قرینه­ی متصله­ای است بر اینکه الف و لام در «البیت»، الف و لام عهد است و اشاره به عده­ی مخصوص و معینی دارد. در مقابل، فرض کنید روایتی وارد شده باشد و مراد از صلاۀ و صوم را رجلٌ بداند و أقیموا الصلاۀ را به پیروی از اهل بیت معنا نماید. چنین روایتی، اصلا ربطی به نماز خواندن ندارد. بله، گاهی می­گوییم: این روایات ناظر به باطن آیه هستند و می­گویند که نماز ظاهری بدون ولایت، لغو است. لکن این روایات ناظر به ظاهر آیه بوده و آن را به ولایت اهل بیت ع معنا می­کنند. اگر چنین روایتی وارد شده باشد، آیه تحمل معنای آن را ندارد. در این حالت، این روایت، مخالف کتاب الله است و باید کنار گذاشته شود. [↑](#footnote-ref-4)
5. . **«عنه، قال: حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني (رضي الله عنه)، قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، قال: حدثنا القاسم بن العلاء، قال: حدثنا إسماعيل بن علي القزويني، قال: حدثني علي بن إسماعيل، عن عاصم‏ بن حميد الحناط، عن محمد بن قيس، عن ثابت الثمالي، عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن علي‏ ابن أبي طالب (عليهم السلام) أنه قال: «فينا نزلت هذه الآية: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ‏ بَعْضُهُمْ‏ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏، و فينا نزلت هذه الآية: وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ‏، و الإمامة في عقب الحسين إلى يوم القيامة ...»** البرهان في تفسير القرآن، ج‏4، ص 415، حدیث 8535

استاد: قرائن عدم سازگاری روایت با آیه در جلسات قبل بیان شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سؤال: ...

... پاسخ: نه، لحن این روایت، لحن بطن نیست. اگر کسی استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را محال بداند و نیز معتقد باشد که لازمه­ی چنین روایتی استعمال لفظ در اکثر از معنا است، چنین کسی نمی­تواند به این روایت اخذ نماید. بنابراین، اگر روایت به امر محالی بازگشت نماید و یا اینکه عرف بگوید که این آیه تاب تحمل این معنا را ندارد، این روایت مصداق «ما خالف الکتاب» خواهد بود. [↑](#footnote-ref-6)
7. . مانند: **«محمد بن يعقوب: عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن ابن مسكان، عن عبد الرحيم بن روح القصير، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قول الله عز و جل: النَّبِيُّ أَوْلى‏ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ‏ بَعْضُهُمْ‏ أَوْلى‏ بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ‏، فيمن نزلت؟**

**فقال: «نزلت في الإمرة، إن هذه الآية جرت في ولد الحسين (عليه السلام) من بعده، فنحن أولى بالأمر، و برسول الله (صلى الله عليه و آله) من المؤمنين و المهاجرين و الأنصار». فقلت: فلولد جعفر فيها نصيب؟ فقال: «لا». قلت: فلولد العباس فيها نصيب؟ فقال: «لا». فعددت عليه بطون بني عبد المطلب، كل ذلك يقول: «لا». قال: و نسيت ولد الحسن (عليه السلام)، فدخلت بعد ذلك عليه، فقلت له: هل لولد الحسن (عليه السلام) فيها نصيب؟ فقال: «لا و الله- يا عبد الرحيم- ما لمحمدي فيها نصيب غيرنا».»** البرهان في تفسير القرآن، ج‏4، ص 412، حدیث 8522 [↑](#footnote-ref-7)
8. . نساء: 11 [↑](#footnote-ref-8)
9. . سؤال: ...

... پاسخ: نه، از مؤمنین و مهاجرین اولی هستند. آیه می­گوید: اولوا الارحام مقدم هستند اما اگر اولوا الارحام نباشند چه؟ [↑](#footnote-ref-9)